

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱) زمستان ۸۷

اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه* (علمی - پژوهشی)

دکتر عنایت‌الله شریف‌پور

(استادیار دانشگاه ولی عصر رفسنجان)

دکتر محتشم محمدی

(استادیار دانشگاه شیراز - مرکز آموزش عالی کازرون)

چکیده

تردیدی نیست که کتاب کلیله و دمنه از متن هندی پنجه تتره تا ترجمه‌ی پهلوی، سپس عربی و برگردان آن از عربی به فارسی به وسیله نصرالله منشی، بدین سبب مورد توجه بوده است که از سویی حاکمان را تدبیر و تطفیف می‌آموزد و از سویی نیز خوانندگان کتاب را با دغدغه‌ها و امواج حاشیه‌های حکومتها آشنا می‌کند.

این مقاله کوششی است تا نشان دهد که اندیشه سیاسی کتاب کلیله و دمنه - فارغ از هندی، عربی یا ایرانی بودن آن - در زمینه‌های نفی ستم، نفی حسادت، تدبیرهای مختلف در برابر دشمنان در باره ستایش عدالت و اهمیت رایزنی با خردمندان و پرهیز از ناصالحان، چه جهتگیر بهایی دارد. هم چنین در این مقاله تلاش شده است که با توجه به آرای زمامداران و نظریه‌پردازان گذشته و امروز، غنای این کتاب ارزشمند سنجیده شود.

واژگان کلیدی: کلیله و دمنه، اندیشه سیاسی، نثر فارسی، عدالت در کلیله و دمنه.

مقدمه

در ک وضعیت و روح سیاسی مشرق زمین، نگاه ویژه‌ای را می‌طلبید. بیشتر حکومت‌های شرقی، مسلط و فراگیر و تک نفری بوده و به همین سبب، حکومت و حکومتگر همیشه در حاله‌ای از قداست - اختیاری یا اجباری - تنیده می‌شده است. بدیهی است

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۱۲/۸

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۶/۴/۳

همین قداست، مانع نقد قدرت می شود و همواره سقوط شاه، سقوط یک نفر از یک مجموعه نبوده، بلکه بیشتر مواقع، سقوط یک سلسله را در پی داشته است.

با این حساسیتهاست که در شرق، نقد حکومت، ناممکن می شود و بناگزی سبولیسیم و ادبیات نمادین به عرصه می آید و در قالب داستانهایی که بیشتر، داستان موجودات غیرانسان است به نقد و ارزیابی می پردازد. البته نمادگرایی، شرایط ویژه ای را می طلبد که گاه همه آنها در کتاب کلیله و دمنه رعایت نشده است؛ برای مثال، فلان جانور برای اقامه شاهد و برهان از سخنان بزرگان و متون مقدس کمک می گیرد که سبولیسیم به کار گرفته را به هم می ریزد (کلیله و دمنه، ص ۳۴۷). ولی سوگیری در این پژوهش، نقد کتاب کلیله و دمنه نیست، بلکه درک آرا و اندیشه های سیاسی آن است.

در پهنه ادبیات این مرز و بوم آثار دیگری غیر از کلیله و دمنه نیز بوده که به مقوله اندیشه سیاسی نظر داشته و در باره محورهای اصلی این اندیشه ها مانند عدالت و نظارت، نکته های درخور توجهی را بیان کرده است.

خواجه نظام الملک در باره حکمرایان و لزوم عدالت می نویسد: «به همه روزگار از گاه آدم (ع) تا اکنون در همه ملت و در همه ملکی عدل ورزیده اند و انصاف داده اند و به راستی کوشیده اند تا مملکت ایشان سالهای سال بماند است» (سیاست نامه، ص ۴۹). «چاره نباشد پادشاه را از آنکه در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی واسطه... چون این خبر در مملکت پراکنده شود... همه ظالمان بشکوهند و دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد بیداد کردن از بیم عقوبت او» (همان، ص ۹).

خواجه نظام الملک هم چنین در مورد لزوم رایزنی حاکمان می نویسد: «... چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد یا مهمی او را پیش آید با پیران و هواخواهان مشورت کند تا هر کس را آنچه فراز آید در آن معنی، بگوید و آنچه رای پادشاه دیده باشد با گفتار هر یکی مقابله کند و هر یکی چون گفتار و رای یکدیگر بشنوند و براندازند، رای صواب از میان پدید آید و رای و تدبیر صواب آن باشد که عقول همگان بر آن متفق باشد» (همان، ص ۱۱۳).

دکتر طباطبایی در باره خواجه نظام‌الملک بر این باور است که «خواجه نظام‌الملک با تحریر سیاست‌نامه بر پایه تجربه نزدیک به سی سال وزارت خود و دریافتی از سنت اندیشه ایرانشهری، نظریه سلطنت مطلقه و نظام سیاسی متمرکزی را تدوین کرد که نزدیک به هزار سال یعنی تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی، شالوده‌های هرگونه نظریه حکومت در ایران به شمار می‌آید» (خواجه نظام‌الملک، ص ۶۱).

به نظر می‌آید که وی (دکتر طباطبایی) بر این باور است که همچنان که «سن توماس آکویناس» نظریه‌های ارسطو را با انجیل آشتی و تطبیق داد، خواجه نظام‌الملک نیز بین اخلاق شرعی (در حوزه اهل سنت) و سلطنت، آشتی و تلفیق و تناسب ایجاد کرده است. خواجه نصیرالدین توسی نیز در کتاب اخلاق ناصری در باره عدالت و حکومت نکات جالبی را ارائه کرده است:

«در فضایل، هیچ فضیلت کاملتر از عدالت نیست» (اخلاق ناصری، ص ۱۳۱).
 «اما عادل، حاکم به سویت باشد که رفع و ابطال فسادها کند و خلیفه ناموس الهی بود در حفظ مساوات» (همان، ص ۱۳۶).

«سیاست ملک که ریاست ریاسات باشد بر دو گونه بود و هر یکی را غرضی باشد و لازمی. اما اقسام سیاست، یکی سیاست فاضله باشد که آن را امامت خوانند و غرض از آن، تکمیل خلق بود و لازمش، نیل سعادت و دوم سیاست ناقصه بود که آن را تغلب خوانند و غرض از آن استعباد خلق بود و لازمش نیل شقاوت و مذمت. سائس اول، تمسک به عدالت کند و رعیت را به جای اصدقا دارد و مدینه را از خیرات عامه پر کند و خویشتن را مالک شهوت دارد و سائس دوم، تمسک به جور کند و رعیت را به جای خول و عبید دارد و مدینه پرشور عام کند و خویشتن را بنده شهوت دارد» (همان، ص ۳۰۰).

در کتاب مرزبان نامه نیز در قالب داستانی، بانوی جوانی خطاب به پادشاه، نکته‌های قابل تأملی را در لزوم نفی خشم و آز از سوی پادشاه طرح می‌کند:

«دختر گفت: پادشاه کسی بود که بر غیر خود فرمان دهد. ملک گفت: آن که این صفت دارد، کیست؟ دختر گفت: آن که خشم و آز را زیر پای عقل مالیده دارد بر خود فرمانده است و آن که از عیب جستن دیگران اعراض کند تا عیب او نجویند بر غیر خود فرمانده است» (مرزبان نامه، ص ۱۲۶).

در جایی دیگر، سخن از خصلتهای حاکمان است؛ از جمله اینکه حاکم باید گوش و به تبع آن، زبان خود را نیز مواظبت نماید:

«... سمع تو باید که از بد شنیدن همیشه ابا کند؛ که مساوی خلق اگر در حال اثر نکند به روزگار هم مؤثر آید و آثار آن اندک اندک پیدا شود» (همان، ص ۲۶۶).

در کتابهای حکمت، که از مسائل مهم مربوط به انسان و جامعه انسانی بحث شده است، حکمت را به دو بخش حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم کرده و حکمت عملی را سه بخش (تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن) دانسته‌اند. بدین گونه که بخش اخلاق یا تهذیب اخلاق به خُلق و ویژگیهای فردی انسان می‌پردازد، بخش تدبیر منزل به نقش انسان در خانواده - که ترکیبی از نقش فردی و اجتماعی است - و سیاست مدن به نقش کلی فرد در جامعه و نسبت فرد و جامعه و حاکمیت جامعه (حکومت) و ملازمات آن می‌پردازد. در این مقاله سرفصلهای دیگری را پی گرفته‌ایم؛ از جمله: ستم و پیامدهای آن، تأثیر حسادت و سخن‌چینی اطرافیان، تدبیرهای گوناگون حاکمان در برابر دشمنان مختلف، ستایش عدالت، و اهمیت رایزنی و مشورت که در واقع ترکیبی از نقشهای یاد شده با رویکردی تازه‌تر است. از این رو که انسان معاصر با نقش پررنگتری که در جامعه و سیاست به عهده دارد بیشتر از همه به مقوله عدالت و بالطبع مقوله ظلم و ستم و تحلیل آنها و پیشینه مطالعات درباره آنها اهمیت می‌دهد.

۲- ستم و پیامدهای آن

نویسنده کتاب روح القوانین در تحلیل و تعریف ستم حکومتها می‌نویسد: «ظلم و استبداد حقیقی، ناشی از اعمال حکومتی است که به مردم زور بگوید و اموال آنها را ضبط کند و مردم را از روی هوا و هوس، حبس و زجر و تبعید کند» (روح القوانین، ص ۳۵۰).

چنین بیانی، بسیاری از استبدادهای تاریخ بشر را آشکار می‌کند، اما در برهه‌هایی از تاریخ بشر، حاکمانی ستمگر از پشت اندیشه‌هایی استبدادپسند یا توجیه‌گر استبداد، سر می‌زنند؛ مثلاً ارسطو برای همه انسانها شأن یکسانی قائل نیست و ارزشها را متفاوت می‌داند و لذا توزیع داد و عدالت را به گونه‌ای خاص می‌بیند. ارسطو بر این باور است که «مفهوم دادگری، نسبی است و نسبت به اشخاص فرق می‌کند و توزیع چیزها هنگامی دادگرانه

است که ارزش همه چیز، متناسب با ارزش کسی باشد که آن را دارا شده است» (سیاست، ص ۱۷۵).

وی هم چنین در باره دادگستری بر مبنای این نسبیّت، معتقد است: «همه مردم همداستانند که اقتضای عدل مطلق، آن است که حق هر کس به اندازه ارزش او باشد؛ ولی اختلافشان در این است که گروهی، برابری در یک زمینه را مایه برابری در همه زمینه‌ها می‌دانند و گروهی دیگر، برتری در یک باره را مایه برتری از هر باره می‌شمارند» (همان، ص ۲۶۷).

به هر حال، رفع ستم و رواج دادگستری از عوامل ماندگاری و مردمی‌تر شدن حکومتها، و کتاب کلیله و دمنه به‌طور کلی ناظر به همین ملاحظات است. باب "تیرانداز و ماده شیر" کتاب کلیله و دمنه در زمینه ستم و پیامدهای آن است که خلاصه آن چنین است: ماده شیری دو بچه داشت. روزی در غیبت او تیراندازی هر دو بچه‌اش را کشت و پوستشان را برکند. شیر چون باز آمد و بچگان را کشته دید، فریاد و زاری را به آسمان رسانید. در همسایگی او شگالی پیر بود. چون فریاد شیر شنید، نزد او آمد و از سبب زاری او پرسید. چون از حال خود خبر داد، شگال گفت: «این اندکی از ثمره ستمهایی است که از تو بر دیگران رفته است. چه بسیار جانورانی را دریده‌ای که آنها نیز مادر و پدر داشتند و عزیزانشان در سوگ نشستند. اگر سرانجام ستمگری خود را پیش چشم می‌داشتی و از خونریختن دوری می‌کردی، بدین روز مبتلا نمی‌شدی. اخلاق خود را به رفق و کم‌آزاری آراسته گردان و خلق را مترسان تا ایمن توانی زیست.» شیر با شنیدن سخنان شگال، متنبه شد و راه توبه را در پیش گرفت و دست تعرض از ایزدای جانوران کوتاه کرد (کلیله و دمنه، ص ۳۳۷، نقل به مضمون).

شیوه کتاب کلیله و دمنه این است که سرنوشت ستمگران پیشین را در قالب داستان‌هایی از زندگی جانوران ارائه می‌کند تا انسانهای ستمگر، خود را در آینه آنان ببینند؛ برای مثال در جایی دیگر در موضوعی بسیار ظریف، حکایتی جالب آورده شده است. موضوع ظریف این است که یکی از راهکارهای عدالت، پرهیز از استبداد و ستم است و ستم، تنهادر ندادنها و نبخشدنها و نبخشودنها نیست، بلکه گاه دردادنهای اجباری است؛ مانند دادن یک مسئولیت با اصرار و تهدید به عوامل و خدمتگزاران. در کتاب کلیله و دمنه

در حکایتی و در بیان هنگامی که شیری می خواهد شگال پرهیزکاری را با ابرام و الحاح عمل فرماید که بواقع ستمی را بر او روا دارد، شگال می گوید:

«ملوک سزاوارند بدانچه برای کفایت مهمات، انصار و اعوان شایسته بر گزینند و با این همه بر ایشان واجب است که هیچ کس را بر قبول عملی اکراه نکنند که چون کاری به جبر در گردن کسی کرده شود، او را ضبط آن میسر نگردد و از عهده لوازم مناصحت به واجبی بیرون نتواند آمد» (همان، ص ۳۱۲).

۳- تأثیر منفی حسادت و سخن چینی نزدیکان فرمانروا در راهبری امور

جامعه ای که ویژگیهای پست دارد، گرفتار ترس و عدم اعتماد به نفس است. ترس، عامل اصلی سقوط فرهنگی جامعه است. «آنچه مردم را به جماعت او باش تبدیل می کند، وجود ترس و بهره برداری از آن است ... دموکراسی هنگامی به دیکتاتوری تبدیل می شود که نظام سیاسی از آزادیخواهی دست بکشد و بکوشد به زور، مرامی را به افراد تحمیل کند و هر کسی را که از پذیرفتن آن، سر باز زده است، طرد کند. برای اینکه این کار با موفقیت قرین شود، باید به گفته «جان دیویی» به مرحله ای از تحول رسیده باشیم که احساس مبهم و اسرار آمیزی از وحشت نامعلوم، گریبان مردم را بگیرد» (آزادی و قدرت و قانون، ص ۱۲۳).

باب "شیر و گاو" در کتاب کلیله و دمنه بدین نکته توجهی ویژه دارد: گاوی به دربار شیر راه می یابد و مورد اعتماد و محرم اسرار می شود و هر روز بر ارجمندی او افزوده می شود. یکی از خدمتگزاران شیر که شغالی بود به نام «دمنه» به گاو حسد می برد و تصمیم می گیرد به هر شیوه او را از چشم شاه بیندازد و از میان بردارد. از این رو به سخن چینی دست می زند و به پادشاه می گوید که گاو با بزرگان لشکر، خلوت کرده و آنان را با خود همدل گردانده است تا علیه او بشورند. از سویی دیگر به نزد گاو می رود و چنین می گوید که از معتمدی شنیده ام که شیر، آهنگ جان تو کرده است تا از گوشت تو، جانوران جنگل را سیر گرداند. فرجام حسادتها و سخن چینی های او، کشته شدن گاو بیگناه است. شیر اندکی پس از مرگ گاو پشیمان می شود و به تفحص و تحقیق، امر می کند تا سرانجام، حیل های دمنه آشکار می شود. او نیز به کیفر عمل خویش کشته می شود (کلیله و دمنه، باب نخست).

شیر پس از مرگ گاو - شنبه - و آگاهی از کار شغال (دمنه) سخنی جالب و درخور توجه دارد:

«کار نزدیکان ملوک، حسد و منازعت و بدسگالی و مناقشت است و روز و شب در پی یکدیگر باشند و گرد این معانی برآیند و هر که هنر، بیش دارد در حق او، قصد، زیادت رود و او را بدخواه و حسود، بیش یافته شود» (همان، ص ۱۴).

داستان "شیر و شغال" در کلیله و دمنه (ص ۳۰۴) نیز ناظر به حسادت است. در این باب، سخن از این است که همیشه میان نزدیکان و ندیمان پادشاه، حسد و سخن چینی وجود دارد و آنان در پی بدبین کردن پادشاه نسبت به کس یا کسانی هستند که نزد پادشاه تقریب بیشتری دارند. داستان بدین گونه است که شغالی که از خوردن گوشت و ریختن خون جانوران پرهیز می کرده و از خوراک دنیا به آب و علفی بسنده می کرده است، مورد پسند شیری واقع می شود و شیر او را از مقربان دربار خود می کند. مغرضان سخن چینی و توطئه می کنند تا اینکه شیر را به کشتن شغال راضی می کنند؛ ولی مادر پادشاه [شیر] با خبر شده، او را از اشتباه بیرون می آورد. شغال از مرگ رهایی می یابد و سخن چینان به خطای خود اعتراف می کنند (همان، ص ۳۰۸، نقل به مضمون).

۴- تدبیرهای گوناگون در برابر دشمنان گوناگون

حکومتها نیازمند رایزنان بزرگ هستند. در فضای استبداد، رایزنان بزرگ و شجاع یا اندکند یا نیستند؛ زیرا یک نفر می خواهد به جای همه بیندیشد. «در اتوکراسی* تنها یک نفر، مالک قدرت نامحدود و سیاسی است که از منبع بیرونی، مانند ملت یا غیر آن، ناشی نشده است. در این شکل از حکومت، اطرافیان، نقش و مشارکتی ندارند و معمولاً مجال برای شکوفایی استعدادها در قالب مشاوره و رایزنی ایجاد نمی شود» (مکتبهای سیاسی، ص ۷۷).

در کتاب "کلیله و دمنه" همه جا سخن از حاکمی است به نام "رای" که از رایزنی خردمندی به نام "برهمن" برخوردار است. در متن داستانهای کتاب نیز چنین است؛ هم چون باب نخست کتاب که شیر از رایزنی شغالها، گاو و مادر خود سود می برد. به هر حال، تدبیرهای گوناگون به کمک رایزنان گوناگون، امکانپذیر است.

* autocracy

۴-۱- نفوذ و تجسس در سپاه دشمن

"رای" از "برهمن" می‌خواهد که برایش داستانی بیان کند در مورد دشمنی که نباید بدو فریفته شد؛ هر چند که کمال ملاطفت و تضرع و فرط مجاملت و تواضع را در میان آورد. "برهمن" در پاسخ می‌گوید: «خردمند به سخن دشمن التفات ننماید و زرق و شعوه او را در ضمیر نگذارد و هر چه از دشمن دانا و مخالف داهی، تطف و تودد بیش بیند در بدگمانی و خویشتن نگاه داشتن زیادت کند و دامن از او بهتر درچیند؛ چه اگر غفلتی ورزد و زخمگاهی خالی گذارد، هر آینه کمینگاه دشمن گشاده گردد و پس از فوت فرصت و تعدر تدارک، پشیمانی دست نگیرد» (کلیله و دمنه، ص ۱۹۱).

در داستان "بوف و زاغ" نیز سخن از رایزنیها و حیل اندیشی‌های رایزنان می‌رود: در کوهی بلند، قریب هزار زاغ بر درختی بزرگ خانه داشتند. جغدان بر آنان شیخون زدند و مظفر و مسرور بازگشتند. چون زاغان در قوت کمتر از بوفها بودند به مکر و حيله متوسل شدند تا تجاوز آنها را پاسخ دهند. یکی از زاغان با مکر به بوفها پناه می‌برد و با اظهار کینه نسبت به زاغان در زمرة ویژگان و مشاوران پادشاه بوفها درمی‌آید و محرم اسرار وی می‌شود. سپس رازهای آنها را بر زاغان آشکار می‌کند و پیشنهاد می‌کند که چون بوفها روزها در غاری جمع می‌شوند و بر در آن غار، هیزم بسیار است؛ باید هیزمها را جمع کنیم و آتش بزیم تا جغدان هلاک شوند. ملک زاغان نیز، چنین فرمان داد و «تمامی بومان بدین حیلت بسوختند» (همان، ص ۲۲۷).

۴-۲- نیروهای دیگران را بر دشمن هدایت کردن

در کتاب "کلیله و دمنه" آمده‌است که زاغی بر بالای درختی خانه داشت و در آن نزدیکی ماری می‌زیست. هر گاه زاغ جوجه دار می‌شد، مار آنان را می‌خورد. زاغ در پی هلاک مار برآمد و با رایزنی شگال، روی به آبادی نهاد و پیرایه بانویی را از کنارش ربود و در نزدیکی مار فرو افکند. مردمی که در پی پیرایه آن زن، زاغ را تعقیب می‌کردند، مار را دیدند، «در حال، سر مار بکوفتند و زاغ باز رست» (همان، ص ۸۵).

۴-۳- اختلاف میان دشمنان، سبب آسودگی است

«عاقل، ظفر شمرد دشمنان را از یکدیگر جدا کردن و به نوعی میان ایشان دو گروهی افکندن؛ که اختلاف کلمه خصمان موجب فراغ دل و نظام کار باشد» (همان، ص ۲۱۴).

در کتاب کلیله و دمنه، پس از این درامد، حکایت زاهدی بیان می شود که از مریدی گاوی گرفت و رو به خانه نهاد. دزدی در پی اش روان شد تا گاوش را بدزد. دیوی نیز در صورت آدمی با دزد همراه شد تا زاهد را بکشد. شبانگاه هر دو با هم به منزل زاهد رسیدند. دیو به دزد گفت: مرا مهلت بده تا او را بکشم، آن گاه تو گاوش را ببر. دزد گفت: تو آرام باش تا من گاو را ببرم، آن گاه او را بکش. این اختلاف شدت گرفت و به جدل کشیده شد. زاهد بیدار شد. هر دو گریختند و "نفس و مال زاهد به سبب خلاف دشمنان مسلم ماند" (همان، ص ۲۱۵).

۴-۴- یکدلی و اتحاد در برابر دشمن، سبب بهکامی است

در "کلیله و دمنه" در این باره حکایت کبوتر طوقی نقل شده است که با یاران در دام افتادند. هر کس با پریشانی به سویی بال می گشود و خود را خسته و مجروحتر می کرد و شکارچی نیز در حال نزدیک شدن بود. کبوتر پیشاهنگ به یارانش گفت که این تلاشها بی هماهنگی و اتحاد، مایه خستگی و مرارت بیشتر ما و نیز باعث بهکامی شکارچی است. چرا ما همه تلاشهایمان را یکسو نکنیم؟ کبوتران اندرز او را گوش سپردند. همه با هم به یک سو بال گشودند و دام را از زمین برداشتند و با خود بردند. شکارچی پس از دویدن بسیار و خستگی از تعقیب آنان باز ماند. آن گاه کبوتر طوقی یاران را نزد موشی برد که دوستش بود و او ریسمانهای دام را جوید تا کبوتران به رهایی و آزادی رسیدند (همان، ص ۱۵۸).

۵- ستایش دادگری و عدالت

خواجه نصیرالدین توسی در باره عدالت گفته است: «بر عاقل واجب بود استعمال عدالت کلی بر آن وجه که اول در نفس خود به کار برد و آن، تعدیل قوا و تکمیل ملکات باشد» (اخلاق ناصری، ص ۱۴۷).

بنا بر این باور، عادل، هم نسبت به خود در حال تعدیل است و هم نسبت به دیگران در حالت انصاف. در کتاب کلیله و دمنه نیز از عدالت ستایش شده و آن، سبب آبادانی دانسته شده است. نصرالله منشی، مترجم کتاب - که آن را از عربی به فارسی دری برگردانده - در مقدمه خویش در ترجمه سخنان اردشیر بابکان چنین آورده است:

«مُلک، بی مرد مضبوط نماند و مرد، بی مال قائم نگردد و مال، بی عمارت به دست نیاید و عمارت، بی عدل و سیاست ممکن نشود ... چه، عمارتِ نواحی و مزید ارتفاعات و تواتر دخلها و احیای موات و ترفیه درویشان و تمهید اسباب معیشت و کسب ارباب حرفت و امثال و اخوات آن به عدل متعلق است و امن راهها و قمع مفسدان و ضبط مسالک و حفظ ممالک و زجر متعلدیان به سیاست منوط و هیچ چیز بقای عالم را از این دو باب [عدل و سیاست] قوی تر نیست و نیز کدام نکوکاری را این منزلت تواند بود که مصلحان آسوده باشند و مفسدان مالیده؟ و هر گاه که این دو [عدل و سیاست] به واجبی رعایت کرده آید، کمال کامگاری حاصل آید» (کلیله و دمنه، ص ۷).

۶- وحدت دین و سیاست

سوق دادن حکومت به سوی دین و ملتزم شدن به امر و نهی شرع را برخی به محمد غزالی نسبت داده‌اند. اگرچه در حوزه غیراسلامی در مسیحیت نیز "توماس آکویناس" در قرون وسطی آرای ارسطو و انجیل را به هم نزدیک و بلکه منطبق، و آن را راهکار امپراتوری روم کرد. «با ترکیب اخلاق شرعی و نظریه سلطنت که با اندکی مسامحه می‌توان امام محمد غزالی را نخستین و پراهمیت‌ترین نماینده آن دانست، نوعی از فلسفه سیاسی و اخلاقی، که با اقتدا به سنت یونانی، پیوندی با مدینه‌های موجود داشت، دستخوش کسوفی هزار ساله شد. اگرچه فلسفه در ایران زمین به طور کلی از میان نرفت، پیوند تأملهای فلسفی با مدینه‌های موجود و بنا بر این، نظر و عمل از هم گسیخت» (خواججه نظام‌الملک، ص ۶۸).

مترجم کلیله و دمنه در مقدمه خود بر این کتاب درباره سازگاری دین و سیاست می‌نویسد: «... تنفیذ شرایع دین و اظهار شعایر حق، بی سیاست ملوک دیندار بر روی روزگار محلد نماند و مدت آن مقرون به انتهای عمر عالم صورت نیندد و اشارت حضرت نبوت بدین وارد است که الملک و الدین توأمان» (کلیله و دمنه، ص ۴).

۷- رایزنی

کتاب "کلیله و دمنه" در باره خُلقهای پسندیده حکومتی اشارتهایی دارد؛ از جمله در باب مشورت در کارها آورده است: «هر که بی اشارت ناصحان و مشاورت خردمندان در کارها شرع کند در زمره شریران معدود گردد و به نادانی و جهالت منسوب شود» (کلیله و دمنه، ص ۲۱۰).

در جایی دیگر در مورد مستشار و خازن امین، چنین آورده است: «... و چاره نیست ملوک را از مستشار معتمد و گنجور امین که خزانه اسرار، پیش وی بگشایند و گنج رازها را به امانت و مناصحت وی سپارند و از او در امضای عزایم معونت طلبند که پادشاه اگر چه از دستور خویش در اصابت رای زیادت باشد و در همه ابواب بر وی مزیت و رجحان دارد به اشارت او فواید بیند؛ چنانکه نور چراغ به مادت روغن و فروغ آتش به مدد هیزم» (همان، ص ۱۹۹).

در بسیاری از متون و کتابها چنین آمده است که رایزنان پادشاه نباید چیزی مخالف میل او بگویند؛ اما در کلیله و دمنه چنین نیست. در باب "بوم و زاغ" که زاغی برای مدتی به دربار بومها راه می یابد و محرم اسرار آنان می گردد و باعث هلاک تمامی جفدان می شود، سرانجام هنگامی که زاغ از خردمندی وزیر پادشاه بومها سخن می گوید و پادشاه از او می پرسد که کدام خصلت او در چشم تو بهتر آمد و دلایل عقل او بدان سبب بر تو روشن شد؟ زاغ می گوید: «اول، رای کشتن من و دیگر آنکه هیچ نصیحت از مخدوم نپوشانیدی؛ اگر چه دانستی که موافق نخواهد بود و به سخط و کراهیت خواهد کشید. در آن آداب فرمانبرداری نگاه داشتی و عنفی و تهتکی جایز نشمردی و سخن، نرم و حدیث به رسم می گفتمی و جانب تعظیم مخدوم را هر چه بسزاتر رعایت کردی» (همان، ص ۲۳۶).

۸- پرهیزهای حکومت

«یکی از آفات مُلک، هواست و هوا مولع بودن بر زنان و شکار و سماع و شراب و امثال آن می باشد» (همان، ص ۸۱).

بدین ترتیب، شیوه کتاب کلیله و دمنه - همچنانکه پیشتر بیان شد - تعدیل رفتار حاکم است؛ یعنی فرمانروایان باید عدالت را در مورد خود با تعدیل رفتارهای خویش و از جمله با پرهیز از برخی آرها و ولعها اعمال کنند.

«گویند که آفات ملک، شش چیز است: حرمان و فتنه و هوا و خلاف روزگار و تنگ‌خویی و نادانی. حرمان، آن است که نیکخواهان را از خود محروم گرداند و اهل رای و تجربت را نومید فرو گذارد. فتنه، آنکه جنگهای ناپیوسان و کارهای نااندیشیده حادث گردد و شمشیرهای مخالف از نیام برآید. هوا، مولع بودن به زنان و شکار و سماع و شراب و امثال آن. خلاف روزگار وبا و قحط و غرق و حرق و آنچه بدین ماند. تنگ‌خویی، افراط خشم و کراهیت و غلو در عقوبت و سیاست. نادانی، تقدیم نمودن ملاطفت در مواضع مخاصمت و به کار داشتن مناقشت به جای مجاملت» (همان، ص ۸۱).

۹- ستایش حلم و نکوهش خشم فرمانروایان

خواجه نظام‌الملک می‌نویسد: «ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری، یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضا و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه رعایت او روزگار می‌گذرانند و ایمن می‌باشند و بقای دولت او همی خواهند» (سیاست‌نامه، ص ۱).

منظور خواجه، قداست فرمانروایی بر مردم است که باید فرصتی مغتنم باشد با خصایلی ویژه تا سپاس آن گزارده شود. در «کلیله و دمنه» در باره پرهیز از عجله و شتابکاری فرمانروایان، چنین آمده است: «رای گفت برهمن را اکنون بیان کن مثل آن که در امضای عزایم تعجیل روا دارد و از فواید تدبیر و تفکر غافل باشد؛ عاقبت کار و وخامت عمل او کجا رسد» (کلیله و دمنه، ص ۲۶۰).

در پاسخ رای، برهمن داستان «زاهد و راسو» را ذکر می‌کند که زاهدی صاحب فرزند شد. روزی مادر، نوزاد را به او سپرد و خود به حمام رفت. در همین هنگام، پادشاه پیغام داد و زاهد را به حضور طلبید. زاهد در خانه راسویی داشت که از هر جهت به او اطمینان داشت. او را با فرزند گذاشت و خود رفت. ماری به طرف گهواره کودک حرکت کرد تا او را هلاک کند. راسو مار را کشت و کودک را نجات داد. چون زاهد آمد، راسو را جلوی خانه با بدن خون‌آلود مشاهده کرد، پنداشت که کودکش را کشته است. پیش از تتبع و تحقیق، راسو را کشت و چون در خانه آمد، فرزندش را سلامت یافت و مار را کشته. از ریختن خون ناحق سخت پشیمان و نالان گشت (همان، ص ۲۶۵).

در باب نخست کلیله و دمنه در داستان "شیر و گاو" نیز سخن از شتابزدگی فرمانروایی است که با شتاب، امر به کاری می‌کند و سرانجام پشیمان می‌شود. شیر فرمانروا به سبب سعایت دمنه، گاو (شنزبه) را که از ندیمانش بود، کشت و دیری نگذشت که از کرده خویش پشیمان شد. «چون شیر از کار گاو برداخت از تعجیلی که در آن کرده بود، بسی پشیمانی خورد و سر انگشت ندامت خایید» (همان، ص ۱۲۷).

پسندیده ترین خصلت برای فرمانروا چیست؟

«رای گفت برهن را از خصلتهای پادشاهان، کدام یک ستوده تر است و به مصلحت ملک و ثبات دولت و تألف اهواء و استمالت دلها نزدیکتر؛ حلم یا سخاوت یا شجاعت؟ برهن جواب داد که نیکوتر سیرتی و پسندیده تر طریقتی ملوک را، که هم نفس ایشان مهیب و مکرم گردد و هم لشکر و رعیت، خشنود و شاکر باشند و هم ملک و دولت، ثابت و پایدار، حلم است. قال الله تعالی: وَكُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ...؛ زیرا که به فواید سخاوت، یک طایفه مخصوص توانند بود و به شجاعت در عمرها وقتی کار افتد؛ اما به حلم، خرد و بزرگ را حاجت است و منافع آن خاص و عام و لشکر و رعیت را شامل» (همان، ص ۳۴۷).

«اگر [پادشاه] اخلاق خود را به حلم و دیانت آراسته نگرداند به یک درشت‌خویی، جهان، خراب شود و خلقی آزرده و نفور گردند و بسی جانها و مالها در معرض هلاک و تفرقه افتد» (همان، ص ۳۴۸).

حلم و شکیبایی چیست؟

«اصل حلم، مشاورت است با اهل خرد و حصافت و تجربت و ممارست و مجالست حکیمی مخلص و عاقلی مشفق و تجنب از خائن غافل و جاهل مودی» (همان، ص ۳۴۸).
«باز، حلم بی ثبات هم از عیبی خالی نماند که اگر بسیار مئونتها تحمل کرده شود و بر اظهار آهستگی، مبالغت نماید، چون عاقبت آن به تهتک کشد، ضایع و بی ثمرت ماند» (همان، ص ۳۴۹).

آن گونه که گذشت، بنا به آرای "کلیله و دمنه"، شکیبایی پسندیده ترین ویژگی است بویژه که بر مبنای رایزنی با خردمندان استوار باشد؛ اما اگر شکیبایی در فرجام خود به آشفستگی و بی حوصلگی منجر شود، همه ارزش آن از دست می‌رود.

۱۰- ستایش پرهیز از جنگ تا حد امکان

فیلسوف نامدار انگلیسی، برتراند راسل در باره انگیزه حکومت، سخن جالبی دارد. وی معتقد است: «از میان هوسهای بی‌پایان انسان، هوسهای قدرت و شکوه از همه نیرومندترند. این دو هوس، یکی نیستند؛ هر چند بستگی نزدیکی با هم دارند ... معمولاً آسانترین راه به دست آوردن شکوه به دست آوردن قدرت است ... هوس شکوه، همان اعمالی را باعث می‌شود که هوس قدرت و این دو انگیزه را از لحاظ غالب مقاصد عملی، می‌توان یکی دانست» (قدرت، ص ۲۶).

در «کلیله و دمنه» در باب «بوف و زاغ» پادشاه از پنجمین مشاور خود، نظرخواهی می‌کند: «بیار چه داری، جنگ اولی تر یا صلح یا جلا؟ گفت: نزدیک ما را جنگ اختیار کنیم؛ مادام که بیرون شد کار ایشان را طریق دیگر یابیم ... عاقل، دشمن را ضعیف نشمرد که در مقام غرور افتد و هر که مغرور گشت، هلاک شد... صاحب حزم در هیچ حال از دشمن، ایمن نگردد. در هنگام نزدیکی از مفاجا اندیشد و چون مسافت در میان افتد از معاودت و اگر هزیمت افتد از کمین و اگر تنها ماند از مکر و خردمندتر خلق آن است که از جنگ پرهیزد، چون از آن مستغنی گردد و ضرورت نباشد که در جنگ، نفقه و ثنوت از نفس و جان باشد در دیگر کارها از مال و متاع» (کلیله و دمنه، ص ۱۹۵ و ۱۹۶).

۱۱- گزینش کارگزاران

فرمانروا نباید کارگزاری را با اجبار و اکراه به کاری گمارد. در حکایتی، شیری فرمان می‌دهد تا شگال پرهیزکاری، عملی و مسئولیتی را بپذیرد و در زمره خواص درآید. شگال در پاسخ به فرمان شیر، می‌گوید: «ملوک سزاوارند بدانچه برای کفایت مهمات، انصار و اعوان شایسته‌گزینند و با این همه بر ایشان واجب است که هیچ کس را بر قبول عملی اکراه نمایند که چون کاری به جبر در گردن کسی کرده شود، او را ضبط آن میسر نگردد و از عهده لوازم مناصحت به واجبی بیرون نتواند آمد» (همان، ص ۳۱۲).

چه کسانی شایسته اعتماد و گمارده شدن به کارها نیستند و حکومت باید از زیان

آنها در امان باشد؟

در داستان "شیر و گاو" در کتاب کلیله و دمنه از زبان شیر نقل می‌شود که از افراد زیر باید بیمناک بود و آنان را برای امور مهم نباید برگزید و اسرار سیاسی را نباید به ایشان گفت:

- ۱- آن که بی ارتکابِ جرمی، جفایی دیده باشد.
 - ۲- آن که به دوام مضرت و تنگی معیشت گرفتار بوده است.
 - ۳- کسی که به حرمت و شخصیت او توهین شده باشد.
 - ۴- کسی که از منصب خود معزول گشته است.
 - ۵- انسان حریص و فتنه‌جویی که به اعمال خیر، کم‌گرایش داشته باشد.
 - ۶- صاحب جرمی که یاران و همتایان وی، عفو دیده‌اند؛ اما او عقوبت چشیده یا اینکه جرمشان یکسان بوده است، اما در حق او زیادتی رفته باشد.
 - ۷- کسی که در میان همتایان، خدمتی بسزا کرده باشد؛ اما آنان در احسان و حاصل آن بر وی ترجیح داده شده‌اند.
 - ۸- آن کس که دشمن وی در منزلتی بر وی پیشی گرفته و بدان رسیده است.
 - ۹- کسی که به لحاظ دینداری و جوانمردی، شایسته اعتماد و امانت نباشد.
 - ۱۰- آن کس که سود خود را در زیان پادشاه بیند.
 - ۱۱- کسی که به دشمن، پناهنده شده باشد (همان، ص ۷۱ و ۷۲، نقل به مضمون).
- کارگزاران شایسته، چه ویژگی‌هایی دارند؟
- «چون در این طریق [ورع] که اصل و عمده است، احتیاطی بلیغ رفت، صدق خدمتکار و احتراز او از تحریف و تزویر و تفاوت و تناقض باید که هم تقریر پذیرد و راستی و امانت در قول و فعل به تحقیق پیوندد» (همان، ص ۳۹۸).
- «التفات رای پادشاهان، آن نیکوتر که به محاسن ذات چاکران افتد، نه به تجمل و استظهار و تمول بسیار؛ چه، تجمل خدمتکار به نزدیک پادشاه، عقل و کیاست است و استظهار، علم و کفایت» (همان، ص ۴۰۰).

نتیجه

از رهگذر این پژوهش چنین برمی‌آید که اندیشه سیاسی کلیله و دمنه، حکومت را به حلم و رایزنی با خردمندان توصیه می‌کند. از به کارگیری هر کارگزاری، بدون تفحص،

پرهیز می‌دهد. امر کردن در پذیرشِ مسئولیتها به کارگزاران را نادرست می‌داند؛ برای اینکه آنان در پذیرش و گزینشِ مسئولیت آزاد باشند. حاکمان را به پرهیز از جنگِ سفارش می‌کند؛ به گونه‌ای که همواره در کار دشمنان دقت داشته باشند. بنابر این از اندیشهٔ سیاسی کليلة و دمنه، حاکمی حلیم و عادل و پرهیزنده از جنگ و ستیز و شجاع و اهلِ رایزنی با خردمندان سر بر می‌زند.

در اندیشهٔ سیاسی کليلة و دمنه، ظلم و ستم نشانهٔ اقتدار نیست، بلکه ستمکاری، باعث ترس و بی‌اعتمادی مردم و مایهٔ تضعیف و ویرانی حکومت می‌شود.

اگر چه حاکم باید در هر کار بزرگ و مهمی رایزنی کند، نباید تحت تأثیر حسادت رایزنان نسبت به هم و نیز تحت سیطرهٔ سخن‌چینی آنان قرار گیرد. دیگر اینکه حاکم با به کارگیری رایزنان گوناگون، بتواند در برابر مشکلات متنوع، راهکارهای مختلفی را در پیش گیرد؛ از جمله اینکه همیشه نیاز به کاربرد همهٔ توان خود نیست؛ بلکه می‌توان از توان دشمنان مملکت علیه خودِ آنان استفاده کرد؛ یعنی با ایجاد تقابل میان مخالفان، خود در آسایش به سر ببرد.

سرانجام اینکه بر اساس پیامهای کتاب کليلة و دمنه، مملکت و حاکم در گرو افراد جامعه هستند و حضور فعال و دلسوزانهٔ مردم جامعه در گرو عدالت است. بنا بر این با عدالت می‌توان مردم را با خود همراه، و دشمنان را از اختلافات داخلی ناامید کرد.

فهرست منابع

- ۱- ابوالمعالی، نصرالله منشی. (۱۳۷۵). **کلیله و دمنه**. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ چهاردهم. تهران: امیرکبیر.
- ۲- ارسطو. (۱۳۸۱). **سیاست**. ترجمه حمید عنایت. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- راسل، برتراند. (۱۳۷۱). **قدرت**. ترجمه نجف دریابندری. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
- ۴- بازارگاد، بهاءالدین. (۱۳۴۳). **مکتب‌های سیاسی**. چاپ سوم. تهران: اقبال.
- ۵- خواجه نصیرالدین توسی. (۱۳۷۳). **اخلاق ناصری**. تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. چاپ پنجم. تهران: خوارزمی.
- ۶- خواجه نظام‌الملک توسی. (۱۳۷۵). **سیاست نامه**. تصحیح عباس اقبال. چاپ سوم. تهران: اساطیر.
- ۷- طباطبایی، جواد. (۱۳۷۵). **خواجه نظام‌الملک**. تهران: طرح نو.
- ۸- ماکیاولی، نیکولو. (۱۳۷۵). **شهریار**. ترجمه داریوش آشوری. ویرایش دوم. تهران: نشر مرکز.
- ۹- مونتسکیو. (۱۳۲۲). **روح القوانين**. ترجمه علی‌اکبر مهتدی. تهران: چاپخانه مجلس.
- ۱۰- نویمان، فرانتس. (۱۳۷۳). **آزادی و قدرت و قانون**. گردآوری و ویرایش از هریرت مارکوزه. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
- ۱۱- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۶). **مرزبان‌نامه**. تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.